

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۰ _ بخش دوم: اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ
تاریخ: ۱۱ آذر ۱۳۹۸
مصادف با: ۵ ربیع الثانی ۱۴۴۱
جلسه: ۱۶

﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَاللّٰعْنَ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ﴾

«اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ»

در بخش دوم آیه ۳۰ از سوره بقره وجه سوال ملائکه از خداوند متعال و احتمالاتی که پیرامون آن مطرح بود ذکر شد. «قَالُوا اَتَجْعَلُ فِيْهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيْهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ». ما مطالبی درباره سوال ملائکه و اخباری که درباره انسان دادند و حکایتی که از فعل خودشان کردند را عرض کردیم. خداوند متعال در پاسخ میفرماید: «اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ». درباره این بیان خداوند تبارک و تعالی یک مطلب این است که اساسا چرا در اینجا خداوند متعال به نحو اجمال پاسخ ملائکه را داد و ثانیاً و مهم تر اینکه آن چیزی که خداوند متعال فرمود که من می دانم ولی شما نمی دانید چیست؟

بخش اول

اما در مورد بخش اول که چرا خداوند متعال به ملائکه بصورت اجمال فرمود که من چیزی را می دانم که شما نمی دانید؟ ۱. یک احتمال و پاسخ این است که آن ها از خداوند متعال طلب کردند که خداوند حکمت جعل خلافت برای موجودی که اهل سفک دماء و افساد است (در حالی که ما اهل تسبیح و تقدیس هستیم) را بیان کند. خداوند در پاسخ به آن ها کأن چنین فرموده که مصلحت در این است که وجه حکمت را اجمالی بدانید نه تفصیلی؛ یعنی خداوند حکمت را در این دیده که فقط به آن ها اطلاع دهد که من چیزی را می دانم که شما نمی دانید و این برای شما کافی است. ۲. پاسخ دوم اینکه اساسا خداوند متعال به نحو اجمال پاسخ نداده و به قرینه آیات بعد «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَآئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُونِیْ بِأَسْمَآئِ هَؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ» به آن ها فهماند که چرا خداوند موجودی به نام انسان را خلیفه قرار داد و لذا اساسا پاسخ خداوند اجمالی نبوده و بلکه تفصیلی است که به جهاتی در این آیه اشاره شده است.

بخش دوم

همانطور که اشاره شد مهم تر از این مطلب، بخش دوم است و آن اینکه آن حقیقتی که خداوند متعال فرموده من می دانم و شما نمی دانید چیست؟ وجوهی برای این مطلب ذکر شده است که فخر رازی در تفسیر کبیر به چندین وجه اشاره کرده است. برخی از مفسرین شیعه از جمله صاحب مجمع البیان هم وجوهی را در این باره ذکر کردند.

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۱۷۴.

۱. یک وجه این است که خداوند متعال در واقع خطاب به ملائکه اینچنین میفرماید که تعجب نکنید که کسی را دارم خلیفه قرار می‌دهم که اهل افساد و سفک دماء است. لذا خداوند این مطلب را انکار نکرد چون خداوند به ملائکه فرمود که انسان اهل افساد و سفک دماء نیست بلکه فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ یعنی با اینکه انسان اینچنین است، اما در بین این‌ها انسان‌هایی هستند متقی و صالح که از شما هم فراتر می‌روند؛ یعنی انبیاء، اولیاء و انسان‌های کامل که فوق ملائکه هستند در تسبیح، تقدیس، عبودیت، علم، آگاهی و معرفت. پس خداوند با این بیان می‌خواست بفهماند که ای ملائکه شما یک روی سکه را دیدید، روی دیگر سکه این است که همین موجود توانایی و ظرفیتی دارد که آنقدر اوج بگیرد و بالا برود که از حیث معرفت و آگاهی شما حتی تصور آن را هم نمی‌توانید بکنید.

ما در توجیه استفهام ملائکه چند احتمال عرض کردیم که ملائکه از کجا می‌دانستند انسان اهل خونریزی و سفک دماء است؟ یک احتمال این بود که ملائکه از روی حدس، ظن و گمان ناشی از استنباط به این نتیجه رسیدند و دیدند که انسان یک موجودی است دارای قوای عقلیه، غضبه و شهویه و از اختلاط این قوا نتیجه گرفتند که چنین موجودی با این قوا، افساد و سفک دماء می‌کند. یعنی آن‌ها بر مبنای اختلاط قوای انسانی به این نتیجه رسیده بودند، لذا کأنَّ خداوند تبارک و تعالی به آن‌ها میفرماید درست است که انسان آمیخته‌ای از این قوا است ولی اگر انسانی عقلش غلبه کند بر غضب و شهوتش، او به چیزی تبدیل می‌شود که شما نمی‌دانید آن چیست.

انسانی که غضب و شهوتش مقهور عقلش قرار گیرد و اعتدال پیدا کند، باعث می‌شود که این انسان یک انسان کاملی شود. بنابر آنچه که علمای اخلاق گفتند، اعتدال در قوای انسانی یعنی حاکمیت قوه عاقله بر قوه غضبیه و شهویه نه اینکه به کلی آن دو قوای دیگر نابود شوند. لذا آن ملکات و فضائل اخلاقی که در حدیث جنود عقل و جهل به آن اشاره شده، همگی در اثر تعدیل قوه غضبیه و شهویه حاصل می‌شود. عقل وقتی حاکم می‌شود بر قوه شهویه عفت به معنای عامش حاصل می‌شود و همینطور بقیه صفات.

پس کأنَّ خداوند به ملائکه میفرماید که اگر شما اختلاط قوا را دیدید و افساد و سفک دماء این موجود را نتیجه گرفتید، بدانید که همین انسان اگر قوای نفسانی اش را تحت سیطره عقل قرار بدهد، خودش یک جهانی می‌شود که هیچ موجودی به پای او نمی‌رسد. این وجه را روایات بسیاری هم تأیید می‌کند.

۲. وجه دوم این است که خداوند متعال به ملائکه میفرماید ریشه این سوال و اعتراض شما همان کبر و حسادت است که ابلیس دارد. ابلیس گرفتار حسد، کبر و نفاق بود و سوال شما کأنَّ برگرفته از حسادت، نفاق و کبر ابلیس است. این وجه نیز مطابق برخی از روایات است که از ابن عباس و ابن مسعود نقل شده و شیخ طوسی در تفسیر تبیان نیز آن را بیان کرده است.

۳. وجه سوم این است که خداوند متعال وقتی میفرماید: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» در واقع می‌خواهد به آن‌ها که درخواست این را داشتند که در زمین خلیفه خدا بشوند بگوید که من می‌دانم مصلحت شما این است که در آسمان باشید نه در زمین.

البته این احتمال، احتمالی است که شاید قابل تأیید به وسیله روایات نباشد و بیشتر به یک استحسان شبیه است تا یک وجهی که بتوانیم به آن اعتماد کنیم.

۴. وجه دیگری که در کلمات فخر رازی آمده و چندان هم قابل قبول نیست این است که خداوند به ملائکه میفرماید اینکه شما خودتان را با اوصاف تسبیح و تقدیس مدح کردید، کأنّ خودتان را بزرگ داشتید و یا به تعبیر دیگر آنچه که شما گفتید در واقع تسبیح خودتان بود نه تسبیح من، ولی صبر کنید و منتظرمانید تا انسان یا به عرصه وجود بگذارد و آن جوهر و حقیقت خودش را نشان دهد که او هیچگاه تسبیح خودش را نمی‌کند و هر چه که هست تسبیح من می‌باشد. البته این احتمال هم چندان مناسب به نظر نمی‌رسد برای اینکه لازمه اش این است که به ملائکه تسبیح آنفهم نسبت داده شود. یعنی کأنّ وقتی ملائکه می‌گویند ما تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم، اگر همین را حمل کنیم بر اینکه آن‌ها دارند مدح خویشان می‌کنند، معنایش این است که ملائکه مطیع محض و تسلیم محض نیستند و این با حقیقت ملائکه سازگار نیست چون ما معتقدیم که ملائک اهل عصیان و معصیت نیستند و اساساً ظرفیتی جز اطاعت و تسبیح در آن‌ها وجود ندارد. لذا این احتمال هم به نوعی با اعتقاد به عصمت ملائکه و یا عدم عصیان ملائکه رد می‌شود.

حق در مسئله

همانطور که ملاحظه فرمودید دو احتمال اول قابل پذیرش است مخصوصاً احتمال اول که مؤید به روایات است. البته برای پذیرش احتمال دوم هم مانعی نیست لکن روایاتی که احتمال اول را تأیید می‌کند بیشتر است تا این روایاتی که احتمال دوم را تأیید می‌کنند از جمله این روایت:

از امام حسین (علیه السلام) عن أبيه علي بن أبي طالب (عليه السلام) قال: قال لي رسول الله أنت أول من يدخل الجنة، فقلت يا رسول الله أدخلها قبلك؟ قال نعم. لأنك صاحب لوائي في الآخرة كما أنك صاحب لوائي في الدنيا و حامل اللواء هو المتقدم.

امیر المؤمنین می‌فرماید که رسول خدا به من فرمود تو اولین کسی هستی که داخل در بهشت می‌شوی. امیر المؤمنین به رسول خدا عرض می‌کند که آیا من قبل از شما داخل در بهشت می‌شوم؟ پیامبر فرمود بله، برای اینکه تو صاحب لواء و پرچم من در آخرت هستی همانگونه که صاحب لواء و پرچم من در دنیا هستی و روشن است که کسی که پرچم به دست دارد مقدم بر بقیه حرکت می‌کند.

ثم قال: يا علي كآتي بك و قد دخلت الجنة و بيدك لوائي و هو لواء الحمد و تحته آدم و من دونه. رسول خدا می‌فرماید: شما داخل بهشت می‌شوی و در دست تو پرچم من است که آن پرچم، پرچم حمد است که آدم و من دونه زیر این پرچم هستند.^۱

۱. بحار، ج ۸، ص ۶، حدیث ۹.

اینجا می‌خواهد بفرماید که حمد چنین موجودی حتی از حمد ملائکه بالاتر است. ملائکه می‌گویند: «نَحْنُ نُسَبِّحُ وَ بِحَمْدِكَ»، اما خداوند تبارک و تعالی می‌خواهد به آن‌ها بفرماید اگر چه که نوع انسان اهل افساد و سفک دماء است، اما انسان‌هایی هستند که نه تنها اهل افساد و سفک دماء نیستند، بلکه در حمد و تقدیس بر شما برتری دارند و معلّم شما در تسبیح هستند. چنانچه در روایت وارد شده **فَسَبِّحْنَا فَسَبِّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا**، به سبب تسبیح ما ملائکه تسبیح گفتند و این نشانه افاضه در وجود و تقدم در خلق و در سلسه علل عالم وجود است. لذا معلوم می‌شود که نه تنها تقدّم دارند بلکه تسبیح را هم به ملائکه افاضه می‌کنند.

آن چیزی که خدا به ملائکه فرمود من می‌دانم و شما نمی‌دانید همین حقیقت است که عرض شد.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»